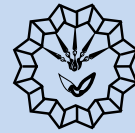


پاره‌ها و نکته‌ها



پژوهشنامه متون ادبی دوره عراقی

سال سوم، شماره ۳، پاییز ۱۴۰۱ هـ ش، صص. ۱۰۹-۱۱۸

تحلیل شخصیت و احوال پشوتن در داستان رستم و اسفندیار

بهداد بیرانوند*

دانش آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه زنجان، زنجان، ایران

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۰/۱۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۲/۱۷

چکیده

شاهنامه کتابی شخصیت‌محور است و در اصطلاح شخصیت‌ها هستند که بار داستان و جنبه‌های آن را به دوش می‌کشند. در کنار شخصیت‌های اصلی داستان که نزد خوانندگان معروف می‌شوند، شخصیت‌های فرعی هم وجود دارند که بخشی از بار داستان به عهده آن‌هاست و حضور آن‌ها همان‌قدر مهم است که حضور شخصیت‌های اصلی اهمیت دارد. یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های فرعی داستان رستم و اسفندیار، پشوتن برادر اسفندیار است. در این داستان شاهد نبرد دو پهلوان اسطوره‌ای و محبوب هستیم که هر کدام برای این نبرد دلایل خود را دارند و به‌عنوان شخصیت‌های اصلی در داستان حضور دارند. حضور پشوتن علاوه بر بُعد عاطفی به‌عنوان برادر اسفندیار، به داستان منطق روایی می‌بخشد و ضمن کمک به روایت آن به پرسش‌های احتمالی خواننده هم پاسخ می‌دهد، به گونه‌ای که نبودش خلاء عظیمی در داستان ایجاد می‌کند. در این مقاله کوتاه ضمن بررسی شخصیت پشوتن در منابعی مانند *اوستا*، *دینکرد* و *بهمن‌نامه*؛ به کارکردهای شخصیت او در داستان رستم و اسفندیار خواهیم پرداخت و آن‌ها را در چند بخش: «ایجاد تفاوت دیدگاه در داستان»، «نماینده قدرت حاکم»، «حضور برای پیشبرد داستان» و... بررسی خواهیم کرد.

واژه‌های کلیدی: شاهنامه، فردوسی، پشوتن، داستان رستم و اسفندیار.

مقدمه

شاهنامه فردوسی به عنوان عالی ترین نوع شعر حماسی، زمینه‌ای مناسب برای تحقیق و تفحص در این گونه ادبی است؛ زیرا شاهنامه از حیث کیفیت و ارزش ادبی، نه تنها یکی از ارزش مندترین آثار ادبیات فارسی است؛ بلکه می‌توان گفت یکی از گنجینه‌های منظوم جهان هم به‌شمار می‌آید. شاهنامه نماد فرهنگ ایرانی است و شعر حماسی «جالب‌ترین و ارزش مندترین انواع سخن منظوم به حساب می‌آید که به منزله آینه‌ای است که تصویر بزرگی‌ها، منش‌های نیک و سنت‌ها و پایبندی‌های اخلاقی آن ملت‌ها را می‌توان در آن مشاهده کرد» (رزمجو: ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۴).

یکی از زمینه‌های تحقیقی شاهنامه بُعد داستانی آن است. شاهنامه کتاب داستان‌های حماسی است و در لابه‌لای این داستان‌ها است که می‌توان به مباحث اخلاقی و رفتار و کردار قهرمانان و پهلوانان پی برد. داستان‌ها به‌طور کلی از زوایای مختلف قابل تحلیل هستند. هر داستان از عناصری مانند «پیرنگ»، «تعلیق»، «کشمکش»، «گفت و گو» و... تشکیل شده است. این عناصر کارشان ایجاد شبکه‌ای درهم تنیده است که در نهایت باعث یکپارچگی و جذابیت داستان می‌شود. به کمک این عناصر مباحث اخلاقی، تقابل‌ها، تعارض‌ها و... بازگو می‌شوند و با کمک آن‌ها معنای مورد نظر مؤلف به وجود می‌آید و در بیانی روایی در ذهن و جان مخاطب می‌نشیند. هر چه این عناصر قوی‌تر و در اصطلاح جایگیرتر باشند، معنا بهتر انتقال داده خواهد شد.

از جمله این عناصر، عنصر «شخصیت» است که باید آن را «پایه‌ای دانست که ساختمان یک اثر روی آن ساخته می‌شود و هر قدر این پایه‌ها محکم‌تر باشند، بنا محکم‌تر و پایدارتر و از گزند زمانه مصون‌تر خواهد بود» (دقیقان، ۱۳۷۱: ۱۷). در تعریف عنصر شخصیت گفته‌اند: «شبه شخصیتی است تقلید شده از اجتماع که بینش جهانی نویسنده بدان فردیت و تشخص بخشیده است» (براهنی، ۱۳۶۸: ۳۵۰-۳۴۹). در یک برداشت کلی، شخصیت‌ها افرادی هستند که در یک اثر داستانی یا اثر روایی دارای ویژگی‌های اخلاقی هستند، به شرطی که تمام این ویژگی‌ها در اخلاق و عمل نشان داده شود. آبرامز می‌گوید: «انگیزه و زمینه، حالت و طبیعت اخلاقی شخصیت را برای گفتار و عمل نشان می‌دهد. یک شخصیت ممکن است از آغاز تا پایان اثر از نظر دورنما و حالت طبیعی تغییر نکند و نیز ممکن است شخصیت دستخوش تغییر بنیادی شود، یا از طریق تکامل تدریجی یا به خاطر بحران شدید تغییر کند» (عبداللهیان، ۱۳۸۱: ۴۱۶).

نخستین کسی که به تحلیل شخصیت پرداخت، ارسطو بود که در کتاب فن شعر شخصیت در تراژدی را تبیین کرد و ویژگی‌هایی برای آن ذکر کرد. ارسطو شخصیت‌های نمایش را افرادی می‌داند که از اعمال قهرمانان واقعی تقلید می‌کنند تا باعث خیال‌انگیزی تماشاگر شوند. او از یک دیدگاه شخصیت را به خوب و بد تقسیم می‌کند و خاطر نشان می‌کند که اعمال و رفتار و کردار همه افراد تحت تاثیر ویژگی خوب بودن یا بد بودن آن‌ها است. ارسطو چهار ویژگی برای شخصیت برمی‌شمارد که عبارت‌اند از: ۱. پسندیدگی سیرت، یعنی اقوال و اطوار او حکایت از رفتاری سنجیده بنماید؛ ۲. مناسبت، یعنی هر چند ممکن است که اشخاص داستان به سیرت مردانگی موصوف گردند، اما با طبیعت و سرشت زن هیچ مناسب نیست که بدین سیرت موصوف گردد؛ ۳. مشابهت با اصل داشته باشد؛ ۴. ثبات در سیرت داشته باشد (اخوت، ۱۳۷۱: ۱۲۹).

در شاهنامه شاهد پرداختن به زندگی و قهرمانی گری شخصیت‌های گوناگونی هستیم که هر کدام در داستانی ایفای نقش می‌کنند. یکی از معروف‌ترین داستان‌های شاهنامه، داستان رستم و اسفندیار است. داستانی که باید آن را فراتر از یک نبرد ساده و معمول دانست. تقابل رستم و اسفندیار با همه کشمکش‌های درونی و بیرونی و فکری که در آن وجود دارد، دارای ساختاری بسیار سنجیده و منطقی است که در ساختارش قابلیت‌های شگفت‌انگیزی که دارد و این را می‌توان با مطالعه دقیق ساختاری در آن یافت.

در لابه‌لای اتفاقات ریز و درشت و شخصیت‌های متفاوت این داستان، حضور شخصیت پشوتن در این داستان که در نگاه اول در سطح گفت‌وگوهایی (dialogue) نه چندان طولانی جلوه می‌کند، آن‌چنان نتوانسته است، نظر پژوهشگران را به خود جلب کند و فقط او را در هیئت یک راهنما و برادر که همراه اسفندیار در سفر و حضر است به حساب آورده‌اند و این ساده گرفتن نقش پشوتن باعث شده است که از سویی به کنه شخصیت او در داستان توجهی نشود و از سویی دیگر زیبایی‌های کار فردوسی نادیده گرفته شود. حضور شخصیتی مانند پشوتن - در کنار نقش مادر و همچنین زال و پسران اسفندیار - در داستان نه تنها ضروری و لازم می‌نماید، بلکه در سطحی بالاتر برای ایجاد پیوندهای داستانی از قبیل روابط شخصیت‌های اصلی و پاسخ به پرسش‌های ذهنی مخاطب هم لازم است.

مشهور است که فردوسی داستان‌های شاهنامه را بدون کم و کاست از خدای نامک‌ها و مانند آن‌ها نقل کرده و روایت‌های او، روایت‌هایی منطبق بر منابعی است که در دسترس داشته است؛ اما این پرسش به ذهن وارد می‌شود که آیا فردوسی شخصیت‌پردازی (characterization) انجام نداده و تمام گفت‌وگوها را از منابع عیناً نقل کرده است؟ آیا فردوسی تمام این گفت‌وگوها را فقط و فقط به نظم درآورده و بدون کم و کاست نقل کرده است؟ پرداختن به جزئیات داستان بدون تخیل فردوسی امکان دارد؟ آیا داستان‌هایی که فردوسی از منابع دریافت کرده به همین گونه منطبق روایی داشته‌اند؟ به‌عنوان نمونه وقتی که در داستان رستم و اسفندیار در بخش «گفتار اندر سخن گفتن رستم با پرده‌سرای»، رستم از سراپرده اسفندیار بیرون می‌آید و خطاب به «کریاس» می‌گوید:

به کریاس گفت: ای سرای امید	خُنک روز کاندر تو بود جَمَشید
همایون بدی گاه کاووس کی	همان روز کیخسرو نیک‌پی
در فرهی بر تو اکنون بیست	که بر تخت تو ناسزایی نشست...

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۳۶۶)

آیا سخن گفتن رستم با کریاس در خدای نامک‌ها و منابع به همین شکل ذکر شده است؟ بی‌گمان پاسخ به این پرسش‌ها منفی است؛ چرا که عقل سلیم نمی‌پذیرد، همه این هنرنمایی‌ها بدون دخل و تصرف فردوسی انجام گرفته باشد. با این اوصاف باید نگاهی به شخصیت‌پردازی فردوسی در داستان‌های شاهنامه انداخت و دوباره هنرنمایی او را در این باب واکاوی کرد.

آنچه که در این مقاله کوتاه بررسی خواهد شد، نقش پشوتن به‌عنوان یکی از شخصیت‌های داستان رستم و اسفندیار است؛ شخصیتی که از مهم‌ترین ارکان این داستان معروف و زیبا در شاهنامه است. با بررسی نقش او می‌توان به هنرنمایی فردوسی و چگونگی بهره‌گیری او از این شخصیت در شاهنامه پی برد.

پیشینه پژوهش

در رابطه با پیشینه پژوهش، جز معدود مقالاتی که آن هم نه در باب بررسی شخصیت پشوتن از بُعد داستانی؛ بلکه درباره نامیرایی و جاودان بودن او نگاشته شده مانند مقاله «پشوتن جاودان یا میرا» از احمد سنچولی و یا «بحشی درباره علت جاودانگی پشوتن در سنت مزدیسنی» از معصومه فتوحی کوهساره و «شیوه‌های شخصیت‌پردازی در شاهنامه فردوسی» از یوسف نیک‌روز و محمدهادی احمدیانی و نیز کتاب «نامه باستان در بوته داستان» از اسدالله جعفری که تحلیل و طبقه‌بندی ساختاری شاهنامه است و با موضوع این پژوهش تفاوت بنیادین دارد، تحقیق یا پژوهشی انجام نگرفته است.

پشوتن در متون دیگر و شاهنامه

آنچه که ما باید از شخصیت پشوتن بدانیم در دو بخش قابل بررسی است: یک بخش در منابع غیر از شاهنامه است که او را در هیئتی دو گانه می‌بینیم، یکی در هیئت انسانی خردمند و فناپذیر و در منابع مؤخرتر، چهره‌ای نه‌چندان پاک و اهورایی و بخش دیگر در شاهنامه که فردوسی چهره‌ای شایسته و خردمند از او به دست داده است.

در سنت مزدیسنا پشوتن پسر گشتاسب از ورجاوندان و جاودانان به‌شمار می‌آید و در متونی مانند اوستا در ریخت‌های مختلفی مانند «پشوتنو (peshotanu) و نیز در پهلوی پشیوتن (pashiotan) آمده است» (عفی‌فی، ۱۳۷۴: ۴۷۰) که در هنگام ظهور سوشیانت به همراه هفت تن جاویدانان، یعنی کیخسرو، گیو، توس، سام نریمان، گرشاسب و اغریث خواهد آمد. در دانشنامه مزدیسنا درباره معنای پشوتن آمده که «پشوبه معنی کیفردادن و تنو در معنای تن است که در کل معنی تن به سزا محکوم به کیفر ارزانی می‌دهد» (اوشیدری، ۱۳۷۱: ۲۰۰). در اوستا در ویشتاسب یشت، آنجا که زردشت گشتاسب را آفرین می‌گوید آمده: «باشد که از بیماری و گزند در امان باشی چون پشوتن» (اوستا، ۱۳۷۴: ۲۴۱). آنچه در دینکرد درباره پشوتن می‌بینیم، ارتباط او با روز رستاخیز است که بنا به نقل این کتاب، پشوتن رستاخیز را از کنگدژ شروع می‌کند. او در پایان کارش با سپاهیان از دژ بیرون می‌آید و پسر زردشت (خورشیدچهره) که ساکن آن دژ است، فرماندهی سپاه پشوتن را بر عهده می‌گیرد (دینکرد، ۱۳۸۶: ۳۶-۳۷).

در بهمن‌نامه که مهم‌ترین و متفاوت‌ترین اخبار مربوط به پشوتن را دارد، پشوتن مشاور بهمن است که پس از مرگ اسفندیار به پادشاهی رسیده است و در اینجا نیز با همه پافشاری‌ها برای بازداشتن بهمن از انتقام خون اسفندیار، سخنش در بهمن نمی‌گیرد و بهمن خاندان رستم را بدین خون‌خواهی آزار می‌دهد. از این بخش به بعد با شخصیت دگرگون‌شده پشوتن روبرو می‌شویم. به این معنا که وقتی بانو گشسب و زربانو پس از تعقیب و گریزهای مداوم به پادشاه تیبال پناه می‌برند، پشوتن خود پیشگام در سبکسری‌های بهمن می‌شود و دست به کردارهای بی‌خردانه همراه با نیرنگ می‌زند و به گونه‌ای پنهانی با پادشاه تیبال هم‌دست می‌شود و مهمانی‌ای به قصد دستگیری دختران رستم ترتیب می‌دهند، اما دختران از دسیسه آنان آگاه می‌شوند و بانو گشسب به ضرب تیغ جان‌شکارش، پشوتن را می‌کشد (ایران‌شاه ابن ابی‌الخیر، ۱۳۷۰: ۳۹۰-۳۹۱).

بخش دیگر حضور پشوتن در شاهنامه است که او را در چند داستان می‌بینیم. یکی در هفتخوان است که

شانه‌به‌شانه اسفندیار حضور دارد و در کنار پسران اسفندیار، یار و یاور اوست و دیگری در ماجرای حمله بهمن به سیستان، آن هنگام که بهمن فرامرز را می‌کشد و فرمان غارت می‌دهد و آنجا هم نقشی شبیه به یک مشاور را ایفا می‌کند؛ باین همه معروف‌ترین داستان همین حضور پشوتن در نبرد رستم و اسفندیار است که همراه با اسفندیار راهی زابل می‌شود و در آنجا در هیئت یک خیرخواه و انسان وارسته چهره می‌نماید. در این داستان پشوتن انسان بلندمرتبه‌ای است که «مظهر خرد، داد، انصاف، وجدان پاک بشری، نیمه گمشده اسفندیار و ندای وجدان که گاه بیدار اوست. داوری است که کردار و گفتار اسفندیار در آینه صاف و ساکن ضمیر او انعکاس می‌یابد، خواه نیک خواه بد. چهره او چنان نمودی دارد که پنداری بهره‌ای از عالم خاک ندارد و نمونه صلح و آرامش درونی است» (حمیدیان، ۱۳۷۲: ۳۵۲).

اسفندیار که بر سر تاج و تخت با پدر کشمکش فراوان دارد به واپسین شرط پدر که بستن دستان رستم و آوردن او به پایتخت است، رضا می‌دهد و عازم زابل می‌شود. در این سفر و در تمام طول داستان همان گونه که رفت، پشوتن را چونان خردمندی می‌یابیم که برادر را رهنمون است و او را به خرد فرا می‌خواند؛ زیرا می‌داند رستم کسی نیست که تسلیم شود و دست‌بسته به دربار بیاید:

بپرهیز و با جان ستیزه مکن نیوشنده باش از برادر سخن...
 نساید دو پای ورا بند تو نیاید سبک سوی پیوند تو

(فردوسی، دفتر پنجم: ۱۳۷۵: ۳۳۷-۳۳۶)

در اسلوب داستان‌نویسی زمینه متضاد شکل‌دهنده داستان است. منظور از زمینه متضاد، تقابل میان دو یا چند نفر بر سر هر موضوعی است. در این داستان زمینه متضاد بر اثر حضور رستم و اسفندیار در داستان به وجود آمده است و حاصل علل پیچیده‌ای نیست. دو شخصیت در اوج محبوبیت و جنگاوری در مقابل هم قرار گرفته‌اند. در یک سو اسفندیار است که در تکاپوی به‌دست آوردن قدرت است و آزمندیش به قدرت، چشمان او را بسته و در سوی دیگر رستم که در معرض آزمونی بزرگ قرار گرفته است. در صورت بنیادین داستان مأموریت اسفندیار دلیل اصلی نبرد این دو تن است. مأموریتی خطیری که انجام‌دادنش غیرممکن به نظر می‌رسد و چون برخلاف برخی داستان‌های دیگر شاهنامه که به‌طور کلی با حضور یک فرد شریر و منفی قاعده‌بندی داستان هم شکلی ساده به خود می‌گیرد، چندان هم ساده به نظر نمی‌رسد.

در نگاهی تحلیلی شاید بتوان این داستان را یک آزمون دانست، آزمونی که بر حسب عواقب و نتایج آن اولویت مخاطب هم معلوم می‌شود. بدین گونه که مخاطب می‌تواند با گزینش هر کدام از شخصیت‌های اصلی داستان یعنی رستم و اسفندیار، به‌طور مستقیم به تحلیل داستان دست بزند، اما بی‌شک حضور پشوتن در داستان است که این امکان را به مخاطب می‌دهد تا این دو شخصیت را در سر بزنگاه به‌طور جداگانه بسنجد و از این روست که حضور پشوتن در داستان نه تنها لازم و ضروری می‌نماید، بلکه برای توجیه عقلانی و کنار هم قراردادن قطعات داستان و نیز در چیدمان آن در ذهن مخاطب نقشی مهم ایفا می‌کند، ولو این که او در حاشیه گفت‌وگوهای رستم و اسفندیار قرار گرفته است و نقشش پررنگ هم نباشد، اما این‌ها همه ساده‌انگارانه است که به خاطر حضور کم‌رنگش شخصیت داستانی او را فاقد اهمیت بدانیم؛ چرا که حضور پشوتن به ساختار داستان برای

بهرتر دیده شدن و زیباتر شدن صورت بنیادین داستان و شخصیت‌های واقعی افراد داستان کمک شایان می‌کند و فرصت استنباطات زیادی را هم ایجاد می‌کند. به‌طور کلی می‌توان کارکردهای شخصیت‌پشوتن را در داستان نبرد رستم و اسفندیار در چند بخش تحلیل کرد که در ادامه به آن می‌پردازیم.

الف) حضور برای انعکاس دیدگاهی متفاوت

همه عناصر داستان در پیوند با هدف غایی داستان شریک هستند. تعداد پیوندهایی که داستان را به سمت هدف غایی می‌رساند، به افرادی بستگی دارد که در داستان نقش ایفا می‌کنند، حال ممکن است که این نقش در حد یک گذر آتی یا یک گفت‌وگوی ساده باشد یا بسیار طولانی. اگر پشوتن در داستان حضوری کم‌رنگ دارد و در حاشیه شخصیت‌های اصلی داستان قرار گرفته است، باید در نظر داشت که عدم حضورش خللی جدی به داستان وارد می‌کند. او در داستان در جایی قرار داده شده است که هر چیزی را که به ذهنش می‌آید برای سرنگرفتن این نبرد به اسفندیار بگوید. این موقعیت به نویسنده کمک می‌کند که پرسش‌هایی احتمالی، خطرات احتمالی و مشکلات و سختی‌های احتمالی را نیز مطرح کند:

پشوتن به او گفت ای نامدار	برادر که یابد چو اسفندیار؟
به یزدان که دیدم شما رانخست	که یک نامور با دگر کین نجست
دلگشت از آن کار چون نوبهار	هم از رستم و هم ز اسفندیار
چو در کارتان باز کردم نگاه	بنبندد همی بر خرد دیوراه...

(همان: ۱۳۷۵: ۳۳۴)

در تمام طول داستان پشوتن سعی می‌کند که اسفندیار را پشیمان کند و این سعی و تلاش برای مخاطب زاویه دیدی متفاوت را ایجاد می‌کند. در واقع می‌توان گفت حضور پشوتن، پیوندی است که باعث می‌شود بُعدی نهفته از داستان در جهت تکمیل پیوند غایی داستان بازگو شود و با حضور او پاسخی به پرسش‌های احتمالی در داستان داده شود. پرسش‌هایی که ممکن است در ذهن مخاطب در هنگام خواندن متن ایجاد شود. پرسش‌هایی از قبیل آیا کسی نبود که جلوی اسفندیار را بگیرد؟ آیا کسی نبود او را از فرجام این نبرد آگاه کند؟ اما با حضور پشوتن (و پیش‌تر از او کتایون) و به کمک این پیوند، پاسخ این پرسش‌ها هم داده می‌شود و امکان نتیجه‌گیری چندلایه را برای مخاطب فراهم کرده است:

پرهیز و با جان ستیزه مکن	نیوشنده باش از برادر سخن
شنیدم همه هرچ رستم بگفت	بزرگیش با مردمی بود جفت
نساید دوپای ورا بند تو	نیاید سبک سوی پیوند تو
سوار جهان پوردستان سام	به بازی سراندر نیارد به دام...
بترسم که این کار گردد دراز	به زشتی میان دو گردن فراز

(همان: ۳۳۸)

ب) شخصیتی برای پیشبرد داستان

می‌توان تمام محتویات داستان نبرد رستم و اسفندیار را در چند جمله خلاصه کرد: شاهزاده ایرانی می‌خواهد

جانشین پدر شود، پدر نمی تواند از سلطنت دل بکند، بنابراین برای او شروطی می گذارد، پسر همه شرط‌هایی را که پدر تعیین کرده انجام می دهد، پدر همچنان عاشق سلطنت است و یک شرط عجیب و خطرناک دیگر تعیین می کند و آن کشتن بزرگ ترین پهلوان و قهرمان ایران زمین است. پسر برای این که به پادشاهی برسد قبول می کند به جنگ این پهلوان برود. پسر بر سر اجرای شرط جان می بازد.

خلاقیت هنری فردوسی، داستانی را که در چند جمله می توان خلاصه کرد، به شکلی هنرمندانه و با ایجاد شخصیت های متفاوت، اعم از اصلی و فرعی که هر کدام دنیایی متمایز با دیگری دارد، ایجاد کرده است تا داستان به شکلی سازمان یافته و در نهایت زیبایی خلق شود.

هدف از خلق شخصیت های فرعی پیشبرد داستان از منظرهای گوناگون است و به طور کلی باید گفت شخصیت های فرعی باعث می شوند که محتویات نهفته در داستان که مدنظر نویسنده هستند آشکار شوند و نویسنده به کمک آن‌هاست که می تواند داستان را پیش ببرد. در این داستان، حضور پشوتن ضمن این که حمل کننده بار شخصیتی خودش است، باعث شده است که داستان در مسیرهای دیگری هم پیش برود. مسیرهایی که اگر پشوتن حضور نداشت می توانست به یک حفره در داستان تبدیل شود و در روایت داستان ایجاد خلل کند. برای مثال، بار شخصیتی اسفندیار در این داستان به کمک شخصیت های فرعی مانند پشوتن آشکار می شود. خواننده باید از خصوصیات اخلاقی اسفندیار، به عنوان یکی از شخصیت های اصلی داستان، آگاه باشد تا بتواند منطق روایی داستان را دریابد و این خصوصیات می برد که شخصیت های فرعی وارد داستان می شوند؛ به عنوان نمونه در بخشی از داستان هنگامی که رستم به خیمه اسفندیار می آید و شروع به غذا خوردن می کند در آن هنگام که نوبت به می خوارگی می رسد به کمک پشوتن یک بعد از شخصیت اسفندیار مبنی بر این که بسیار حواس جمع است و نیز دنبال این است که ضعیفی از رستم بگیرد، به مخاطب انتقال داده می شود:

چو بنهاد، رستم به خوردن گرفت	بماند اندر آن خوردن اندر شگفت
یل اسفندیار و گوان یکسره	ز هر سو نهادند پیشش بره
بفرمود مهتر که جام آورید	به جای می پخته خام آورید
بینیم تا رستم اکنون ز می	چه گوید چه آرد ز کاوس کی
بیاورد یک جام می میگسار	که کشتی بکردی بروبر گذار
به یاد شهنشاه رستم بخورد	بر آورد از آن چشمه زرد گرد
همان جام را کودک میگسار	بیاورد پر باده شاهوار
چنین گفت پس با پشوتن به راز	که بر می نیاید به آبت نیاز
چرا آب بر جام می بگنگی	که تیزی نبیید کهن بشکنی
پشوتن چنین گفت با میگسار	که بی آب جامی می افگن بیار

(همان: ۳۵۸-۳۵۹)

ج) حضور برای معرفی و تحلیل شخصیت های اصلی

اصولاً هنرنامه‌ی شخصیت های اصلی در گرو شخصیت های فرعی داستان است و هنرهای آن‌ها وقتی آشکار

می‌شود که دیگر شخصیت‌ها در کنار آن‌ها یا در مقابل آن‌ها قرار می‌گیرند. منظور از هنرنمایی ذکر کارهایی است که شخصیت اصلی داستان آن‌ها را به‌عنوان افتخارات و توانمندی‌هایش می‌داند و آن‌ها را ذکر می‌کند؛ به‌عنوان نمونه در این داستان، در بخشی از آن که رستم و اسفندیار با هم دیدار می‌کنند. آنگاه که رستم از لب هیرمند می‌رود و پشتون به خیمه اسفندیار وارد می‌شود، پشتون به‌خوبی هشدار می‌دهد که نمی‌تواند او را اسیر کند چون او را قدرتمندترین می‌داند:

نیاید سبک سوی پیوند تو	نساید دو پای ورا بند تو
به بازی سراندر نیارد به دام	سوار جهان پوردستان سام
ندادست دانا به گیتی نشان	چنو پهلوانی ز گردنکشان
مگوی آن که هرگز نیاید پسند	چگونه توان کرد پایش به بند

(همان: ۳۳۸)

یا در جایی دیگر وقتی پشتون اسفندیار را از نبرد با رستم بر حذر می‌دارد، دلایل اسفندیار را برای این نبرد در گفت‌وگو با پشتون می‌خوانیم:

یکی پاسخ آوردش اسفندیار	که بر گوشه گلستان رست خار
بدو گفت کز مردم پاک دین	همانا نزیید که گوید چنین!
گر ایدونک که دستور ایران تویی	دل و گوش و چشم دلیران تویی
همی خوب داری چنین راه را	خرد را و آزدن شاه را
همه رنج و تیمار ماباد گشت	همان دین زردشت بیداد گشت
که گوید که هر کوز فرمان شاه	بیچد، به دوزخ بود جایگاه
مرا چند گویی گنهکار شو؟	ز گفتار گشتاسب بیزار شو؟

(همان: ۳۶۹)

(د) پشتون نماینده قدرت

اگر بخواهیم بُعدی دیگر از شخصیت پشتون را در این داستان بررسی کنیم، باید او را نماینده و ناظر دستگام حکومتی در این نبرد به حساب بیاوریم. آن‌چه که باعث می‌شود پشتون را در ذیل این عنوان قرار بدهیم، ویژگی‌هایی است که در شخصیت او و در لابه‌لای گفت‌وگوهایش در شاهنامه می‌بینیم و بر این اساس باید گفت هر جا اسفندیار یا ذکر نام اسفندیار (و بعد از او پسرش) هست، نام پشتون هم قابل ردیابی است و این می‌تواند این پرسش را برانگیزد که چرا پشتون مانند سایه همه جا با اسفندیار است. اگر به‌عنوان کسی رفته است که در جنگ یاریگر او باشد، چرا یک‌بار شمشیرش را از نیام بیرون نمی‌کشد؟ چرا نقش او در غیاب اسفندیار، یعنی وقتی که عازم نبرد یا جنگ می‌شود به‌عنوان جانشین او نمایان نمی‌شود؟

در نگاهی فراخ‌تر پشتون کسی است که هر بار از طرف حکومت مأمور می‌شود که بر اعمال اسفندیار نظارت کند. این که توقع داشته باشیم ارکان حکومتی و در رأس آن گشتاسب به اسفندیار اعتماد داشته باشند و سپاهیان را به دست او بسپارد، در حالی که او داعیه قدرت و جانشینی دارد، شاید کمی دور از ذهن و ساده‌لوحانه باشد؛ چون

در سراسر داستان شاهد آن هستیم که این پدر و پسر با هم بگومگو دارند؛ بنابراین می‌توان این گونه تصور کرد که اسفندیار مأمور شده است آن چیزی را انجام بدهد که پادشاه از او خواسته‌اند و پشوتن در این میان نقش یک ناظر حکومتی را ایفا می‌کند که فقط نظاره‌گر است و هر جا صلاح می‌داند او را راهنمایی می‌کند. در تمام جاهایی که پشوتن حضور دارد، نقش‌های که دارد به شدت تکراری است و به نظر می‌رسد این تکراری بودن تأییدی بر این ادعا باشد که او را ناظر حکومتی بدانیم. در نمونه‌های زیر تکراری بودن نقش او را در ماجراهای اسفندیار و در هفتخوان می‌بینیم:

سپهد به جای دلیران رسید	به هامون و پرخاش شیران رسید
پشوتن، بفرمود تا رفت پیش	ورا پنلدها داد ز اندازه بیش
بدو گفت کاین لشکر سرفراز	سپردم ترا من شدم رزم ساز

(همان: ۲۲۹)

و یا در نبرد اسفندیار با گرگسار:

سوی هفت خوان رخ به توران نهاد	همی رفت با لشکر آباد و شاد
چو از راه نزدیک به منزل رسید	ز لشکر یکی نامور برگزید
پشوتن یکی مرد بیدار بود	سپه راز دشمن نگهدار بود
بدو گفت لشکر به آیین بدار	همی پیچم از گفته گرگسار

(همان: ۲۲۶)

یا در داستان نبرد با اژدها:

پشوتن بشد نزد اسفندیار	سخن رفت هر گونه از کارزار
بدو گفت جنگی، چنین دز به جنگ	به سال فراوان نیاید به جنگ
مگر خوار گیرم تن خویش را	یکی چاره سازم بد اندیش را
تو ایدر شب و روز بیدار باش	سپه راز دشمن نگه دار باش

(همان: ۲۵۷)

نقش‌های پشوتن از یک قانون ساده تبعیت می‌کند: شناور بودن شخصیت او در کنار اسفندیار به منظور ایفا کردن نقش‌های ثابت و این در تمام طول داستان به مخاطب نمایانده می‌شود و جالب آن جاست که بعد از مرگ اسفندیار هم این نقش را دوباره پشوتن ایفا می‌کند. منتها این بار در کنار بهمن پسر اسفندیار که بعد از مرگ پدر دست به حمله و کشت و کشتار و غارت زده است و اینجا هم پشوتن در هیئت یک دستور^۱ - او را از این کار نهی می‌کند و وی را به نیکی کردن اندرز می‌دهد:

گرامی پشوتن که دستور بود	ز کشتن دلش سخت رنجور بود
به پیش جهاندار بر پای خاست	چنین گفت کای خسرو داد و راست
اگر کینه بودت به دل خواستی	پدید آمد از کاستی راستی

۱. از معانی دستور علاوه بر وزیر آن گونه که در لغتنامه آمده مشاور و رایزن است (نک به لغتنامه: ذیل دستور).

کنون غارت و کشتن و جنگ و جوش
مفرمای و مپسند چندین خروش
ز یزدان بترس و زما شرم دار
نگه کن بدین گردش روزگار

(همان: ۴۸۰)

و این تکرار نقش می‌تواند اثبات همین ادعا باشد که حتی بعد از مرگ اسفندیار، کار نظارت پشوتن در کنار بهمین ادامه پیدا می‌کند؛ یعنی نه اینکه بجنگد؛ بلکه به‌عنوان یک مشاور و رایزن خردمند در کنار آن‌ها باشد.

نتیجه‌گیری

پیچیدگی‌های موجود در متونی مانند *شاهنامه* این را می‌نمایاند که بدون درنگ در اجزای ساختار آن نباید وارد مباحث کلی شد و البته این خاصیت آثار مهم است که در آن‌ها جزئیات، ارزشی کمتر از کلیات ندارند. شخصیت پشوتن در داستان رستم و اسفندیار برخلاف این که در زیر سایه شخصیت‌های اصلی داستان، یعنی رستم و اسفندیار قرار گرفته است، اما اهمیتی بسزا در شکل‌گیری این داستان مهم در *شاهنامه* دارد و آنچه این اهمیت را نشان می‌دهد، کارکردهایی است که شخصیت او در داستان ایفا می‌کند و البته کمتر دیده شده است. فردوسی از طریق شخصیت پشوتن در این داستان لایه‌های زیرین این داستان را هنرمندانه توصیف کرده است. از سوی دیگر، پشوتن علاوه بر نقش یک مشاور و راهنما، نقش دیگری هم دارد و آن هم شناساندن او به‌عنوان یک مشاور/ وزیر و ناظر حکومتی بود که وظیفه دارد بر کارهای اسفندیار به‌عنوان جانشین پادشاه نظارت کند.

منابع

- اخوت، احمد (۱۳۷۱)، *دستور زبان داستان*، اصفهان: فردا.
- *اوستا سرودهای زردشت*، یسنا، یشتها، ویسپرد، خرده اوستا (۱۳۷۴)، نوشته و تحقیق هاشم رضی، تهران: فروهر.
- ایرانشاه ابن ابی‌الخیر (۱۳۷۰)، *بهمین‌نامه*، ویراسته رحیم عقیفی، تهران: علمی.
- براهنی، رضا (۱۳۶۸) *قصه‌نویسی*، تهران: البرز.
- حمیدیان، سعید (۱۳۷۲)، *درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی*، تهران: مرکز.
- دقیقیان، شیرین دخت (۱۳۷۱)، *منشأ شخصیت در ادبیات داستانی*، تهران: نویسنده.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، *لغتنامه*، تهران: دانشگاه تهران.
- رزمجو، حسین (۱۳۸۱)، *قلمرو ادبیات حماسی ایران*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سنچولی، احمد (۱۳۸۳)، «پشوتن جاودان یا میرا»، *مجله زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان*، ۲، ۸۷-۹۶.
- عبداللہیان، حمید (۱۳۸۱)، «داستان و شخصیت‌پردازی در داستان»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، (۱۶۳-۱۶۲)، ۴۰۹-۴۲۵.
- عقیفی، رحیم (۱۳۷۴)، *اساطیر و فرهنگ ایرانی*، تهران: توس.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷)، *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق، کالیفرنیا و نیویورک.
- *کتاب پنجم دینکرد* (۱۳۸۶)، آوانویسی، ترجمه، تعلیقات، واژه‌نامه، متن پهلوی از ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: معین.